

در رد اراجیف و لاطایلات یک عنصر حقیر و توطئه گر علیه جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی افغانستان!

علی امیری که "نویسنده و تحلیلگر" معرفی شده است اراجیفی را تحت عنوان "شعله جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیسم افغانی" بتاريخ (26) دسمبر (2013) در وبسایت فارسی بی. بی. سی به نشر رسانده است. اینکه اینبار حمله علیه جنبش دموکراتیک نوین و جنبش (مارکسیست- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان و فعالین این جنبش از این سنگر (نشریه مربوط به دولت امپریالیسم انگلستان) صورت می گیرد، جایی تعجب نیست. اما با یک تفاوت که برخلاف سنگر (مربوط به جواسیس استخبارات امپریالیسم امریکا، وبسایت "افغانستان-آزاد") نویسنده حملاتش را با فحاشی و دشنامهای رکیک توأم نکرده است. و پرداخت به یاوه گوئیهای علی امیری از این جهت نیز ضروری است که او حملاتش را از طریق بنگاه نشراتی (بی. بی. سی) مرکز تجمع باندهای جنایتکار و مزدور خلی پرچمیها این خادمان امپریالیسم جهانی، انجام داده است.

علی امیری در آغاز صحبت از "مائوئیسم افغانی" دارد. اینکه موصوف دانسته و یا ندانسته چنین اصطلاحی را بکار برده است، نمیدانیم. اما باید برایش خاطر نشان سازیم که (مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم) بنا بر ماهیت علمی و انقلابی و طبقاتی آن ایدئولوژی ملی نیست. نه "مارکسیسم" مختص به آلمان بود و نه "لنینیسم" مختص به روسیه و نه هم "مائوئیسم" مختص به چین بوده است. م- ل- م علم انقلاب پرولتری و جهانی بی پرولتاریای جهان است که توسط مارکس و انگلس پایه گذاری شد و توسط لنین، استالین و مائوتسه دون و دیگر کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی و مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انواع رویزونیسم و اپورتونیسم و دیگر اندیشه ها و افکار ارتجاعی تا این درجه تکامل یافته است. اینکه در افغانستان برای اولین بار "سازمان جوانان مترقی" در سال (1344) توسط رفیق اکرم یاری شهید و دیگر کمونیستها بر مبنای خط (م- ل- ا) اساس نهاد شد و کمونیستهای انقلابی افغانستان مبارزات شانرا در پرتواندیشه های انقلابی پرولتری و تلفیق اصول عام (م- ل- م) در شرایط کشورشان بکار می برند، به هیچ صورت این مفهوم را نمی رساند که (م- ل- م) با اصطلاح صبغه افغانی دارد.

علی امیری در صفحه اول نقل و قولی از لنین را ذکر کرده که می گوید: "مبارزه در راه رهائی توده های زحمتکش از قید نفوذ بورژوازی بطور عام و از قید نفوذ بورژوازی امپریالیستی بطور خاص، بدون مبارزه با خرافات اپورتونیستی درباره "دولت" امکان ناپذیر است". علی امیری این مطلب رفیق لنین را بدرستی درک نکرده است. لنین این مطلب را درباره ای عناصر اپورتونیستی، جریان سوسیال شونیسم و احزاب رسمی سوسیالیستی می گوید که آموزشهای مارکس و انگلس را درباره جامعه ای طبقاتی و دولت و ماهیت و خصلت طبقاتی دولت تحریف می کردند. و همچنین نظر و موضع لنین درباره ای ماهیت طبقاتی دولت و نقش آن در جوامع طبقاتی و وظیفه ای پرولتاریا و حزب کمونیست در برخورد با دولت بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و هم اینکه سرنوشت نهائی دولت با پیروزی کمونیسم

در جهان از چه قرار است، یعنی اینکه شرایطی می رسد که خود دولت هم زوال می یابد، در کتاب "دولت و انقلاب" بشکل کاملاً دقیق، علمی و انقلابی توضیح داده است. ولی علی امیری مانند همه عناصر ارتجاعی و ضد کمونیست به لنین اتهام می زند که "خود بنیانگذار بزرگترین دولت توتالیتر تاریخ شد". برخلاف این اتهام بی اساس، لنین در رهبری حزب کمونیست (بلشویک) و انقلاب کبیرا اکتوبر سال (1917) با سرنگونی تزاریزم، اولین دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در جهان تاسیس نموده و اولین دموکراسی پرولتری را در روسیه برقرار نمود. و رفیق استالین در پر تو مارکسیسم- لنینیسم در رأس حزب کمونیست و دولت شوروی برای ساختمان سوسیالیسم و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و حفظ آن مبارزه کرد. این تنها علی امیری نیست که این اتهام بی بنیاد را به لنین و استالین وارد می کند و خیانتها و جنایات رویزیونیستها و سوسیال امپریالیستهای "شوروی" علیه خلقهای اتحاد شوروی و خلقهای جهان را به حساب لنین و استالین می گذارد؛ بلکه همه رویزیونیستها و اپورتونیستهای مرتد و امپریالیسم و ارتجاع بین المللی طی چندین دهه این اتهامات دروغین را به رهبران بزرگ پرولتاری جهان منجمله لنین و استالین وارد کرده اند.

علی امیری در همین صفحه اول اراجیبفنامه اش می نویسد: «"شعله جاوید"، یکی از این دست گروه های دولت ستیز در افغانستان است که گرچه اکنون چیزی جز خاکستر خاطرات آن، در ذهن ها باقی نمانده، اما سرشت سوگناک آن عبرت انگیز و آموزنده است».

از این مطلب فهمیده می شود که علی امیری درباره ای "سازمان جوانان مترقی"، "جریان دموکراتیک نوین" و "جریده" "شعله جاوید" در تاریخ نیم قرن اخیر افغانستان چیزی ندانسته و به مغلطه و دروغگوئی پناه برده و می خواهد از این طریق واقعیتها را وارونه و حقایق را در باره تاریخ جنبش انقلابی پرولتری و نقش تاریخی آن در رهبری جنبش دموکراتیک نوین و مبارزات انقلابی و مترقی خلق افغانستان، تحریف نماید. در حالیکه "شعله جاوید" (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) و یک ارگان نشراتی مترقی و انقلابی مربوط به "جریان دموکراتیک نوین" بود که تحت رهبری سازمان جوانان مترقی (م-ل-ا) قرار داشت. و با آنکه بیش از (یازده شماره) امکان نشر نیافت؛ بلکه اثرات روشنگرانه ای عمیقی بر افکار یک نسل از روشنفکران مترقی مردمی کشور بجا گذاشت. و این یگانه سازمان انقلابی پرولتری در کشور بود که برای سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه غارتگرانه سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور برنامه ای روشن داشت و برای آن مبارزه می کرد. و تقلیل استراتژی و اهداف این سازمان انقلابی پرولتری و کلاً جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان به صرف "دولت ستیز" بودن یک برخورد کاملاً جاهلانه و ابله هانه است. در حالیکه مارکسیست- لنینیست - مائوئیست های انقلابی نه تنها دولت که با کل نظام حاکم در افغانستان و سیستم امپریالیستی جهانی مخالفت داشته و در تضاد آشتی ناپذیری قرار دارند و برای سرنگونی سلطه ای سرمایه و امپریالیسم و محوکامل ستم و استثمار و نابودی هر نوع ستم و بی عدالتی در جامعه و جهان مبارزه می کنند. اینکه آقای علی امیری مدعی است که «چیزی جز خاکستر خاطرات از "شعله جاوید" در ذهن باقی نمانده است»؛ نه تنها ادعای کاذبانه که غیر واقعی و خلاف حقیقت که کاملاً مغرضانه و خصمانه است. در حالیکه با وجود خیانت رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنگ،

خط رهبری کننده جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) یعنی (م-ل-ا) و بعد از آن جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) در حدود نیم قرن و با طی نشیب و فرازهای بیش از قبل روشن بوده و با تمام جنایات باندهای رویونیست خلقی پرچمی و باداران سوسیال امپریالیست آنها و گروه های ارتجاعی اسلامی که جنایتکارانه صدها تن از اعضای جنبش دموکراتیک نوین کشور را بقتل رسانده اند، اکنون خط انقلابی پرولتری (م-ل-م) به لحاظ کیفی تکامل بیشتر یافته است و هر قدر مرتجعین و ضدانقلابیون (مانند علی امیری) و رویونیستها و اپورتونیستهای مرتد و خاین مانند "سازمان رهائی" و "سازمان انقلابی"، (ساما- ادامه دهندگان) و افرادی از "ساوو" یاوه گوئی کنند و زوزه بکشند و علیه این جنبش و فعالین آن تخریبکاری، جاسوسی و فحاشی نمایند؛ ذره ای از اعتبار انقلابی آن کاسته نمی شود. همچنین باید تذکر داد که توده های خلق افغانستان خاصاً آن نسلی که در دهه چهل خورشیدی و بعد از آن تا امروز شاهد مبارزات انقلابی و مترقی فعالین جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین در کشور بوده و هستند؛ هرگز خاطره ای مبارزات مترقی و انقلابی آنها را فراموش نکرده اند. اینکه عناصری مانند علی امیری و دیگر مرتجعین و ضدانقلابیون این خادمان و جیره خواران امپریالیسم و ارتجاع بین المللی علیه این یگانه جنبش انقلابی پرولتری در کشوری اووه گوئی کرده و به تحریف تاریخ آن دست می زنند، از اهمیت آن نمی کاهد. زیرا در هیچ برهه ای از تاریخ طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیستها از جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادی خواهانه و مترقی توده های خلق به نیکی یاد نکرده اند بلکه برعکس آنها را "باغی و رهن" و یا "تروریست" نامیده و می نامند. همینکه عناصری مانند علی امیری علیه جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات انقلابی و مترقی و توده های خلق افغانستان و فعالین این جنبش لژن پراکنی و توطئه گری کند و یا مانند باند اوباش و خاین (سید حسین موسوی و میرویس محمودی و کبیرتوخی) فحاشی و جاسوسی نمایند، هیچ صدمه ای بر جنبش انقلابی پرولتری کشور و بر حیثیت فعالین این جنبش نمی رسد.

علی امیری ادامه می دهد: "جنبش چپ در افغانستان دوسر چشمه فکری داشت؛ حزب کمونیست روسیه و حزب کمونیست چین. با این رو، مادر افغانستان، در کنار مارکسیسم روسی، مارکسیسم چینی نیز داشتیم. مارکسیست های روسی" حزب دموکراتیک خلق افغانستان "را تشکیل دادند و با کسب قدرت سیاسی از ایده آلهای رنگین خود و واقعیتهای خونین به وجود آوردند".

آقای علی امیری نا آگاهانه و هم به سبب لوث انحراف فکری اش مغلطه گوئی کرده و از "مارکسیسم روسی" و "مارکسیسم چینی" یاد می کند. اول اینکه در واقعیت چیزی بنام "مارکسیسم روسی" و "مارکسیسم چینی" وجود نداشته است. آنچه سرچشمه فکری، خط ایدئولوژیک-سیاسی خلقی پرچمیها و "حزب رویونیست" خلق" را تشکیل می داد و می دهد؛ رویونیسم "مدرن" (خروشچفی) بود. که بعد از مرگ رفیق استالین در سال (1953) بر حزب و دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی مسلط شد و حزب کمونیست شوروی را به حزب رویونیستی و جامعه سوسیالیستی رابه کشوری سوسیال امپریالیستی مبدل نمود. و خط رهبری کننده حزب کمونیست چین؛ "مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" بود که خط رهبری کننده "سازمان جوانان مترقی" را تشکیل میداد. اما از اینکه علی امیری دوران سیاه و وحشتبار حکومت باندهای جنایتکار و قاتل خلقی پرچمیها و سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم

"شوروی" و تمام خیانتها واجحافات وجنایات سهمگین باندهای خلقی پرچمی وباداران سوسیال امپریالیست آنها را که طی یک ونیم دهه علیه خلق مظلوم افغانستان رواداشته اند وبعدها در اتحاد با باندهای ارتجاعی جهادی، ملیشه ای وطالبی شنیع ترین جنایات وتجاوزات راعلیه خلق مظلوم افغانستان مرتکب شده اند ودر دوازده سال اخیر نیز به خدمت امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو در آمده و طبق روال سابق به خیانت وجنایت علیه خلق ومیهن ادامه می دهند؛ به نوشتن عبارت " ایده آلهای رنگین وواقعیتهای خونین" خلاصه می کند. اینجاست که " دم خروس از زیر چین" این آقا هویدا شده وخط فکری وی رابیشتر آشکار می سازد. خاصتاً که این توطئه گریها وتهمت های بی بنیاد از طریق وبسایت فارسی بی. بی. سی مربوط به دولت امپریالیسم انگلستان که تحت نظر پرچمی خلقیهاست، علیه جنبش انقلابی پرولتری کشور صورت می گیرد.

علی امیری در صفحه دوم اراجیفنامه اش می نویسد: " نام اصلی شعله جاوید" سازمان مترقی" بود که در سال 1343 تاسیس شد. اکرم یاری از شاخص ترین رهبران اولیه واز بنیانگذاران این جریان بود که در تصفیه های درونی گروه های چپ در همان آغاز جان خود را از دست داد".

توجه نمائید؛ کسیکه درباره ای نام سازمان جوانان مترقی وجریان دموکراتیک نوین وارگان نشراتی" شعله جاوید" آگاهی لازم ندارد ونام اصلی شعله جاوید را"سازمان مترقی" می گوید؛ چگونه این حق را بخود می دهد که درباره ای آن قضاوت نماید. درحالیکه جریده "شعله جاوید" ارگان نشراتی "جریان دموکراتیک نوین" بود وجریان دموکراتیک نوین توسط " سازمان جوانان مترقی" رهبری می شد که در سال (1344) تشکیل شد. ووقیح تر آنکه در این پراگراف سازمان جوانان مترقی وجریان دموکراتیک نوین، این سازمان وجریان انقلابی مردمی را با حزب رویونیست"خلق" وباندهای جنایتکار وادمکش خلقی پرچمی یکجا در زیر لوای "چپ" قرارداده ومی گوید که اکرم یاری " در تصفیه های درونی گروه های چپ جان خود را از دست داد".

علی امیری می نویسد: "... ناب گرائی های ایدئولوژیک سبب شد که فرقه کوچک شعله جاوید به ده ها گروه کوچک تجزیه شود که به نام های "سازا"، "ساما" و"راوا" و خوانده می شد".

آقای امیری مانند دیگر ملام بنویسهای امپریالیسم وارتجاع ایدئولوژی را مختص به کمونیستها دانسته و نظر دارد که "ناب گرائی ایدئولوژیک" شعله ایها سبب تجزیه ای آن شده است. درحالیکه برخلاف درک ناقص آقای علی امیری هر گروه وطبقه اجتماعی دارای ایدئولوژی است. ایدئولوژی عبارت از سیستم نظریات واندیشه های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و اخلاقی بوده وبخشی از روبنا ودارای خصلت طبقاتی است. ودر آخرین تحلیل منعکس کننده ای مناسبات اقتصادی یعنی زیربنای جامعه است. واین نظریات شالوده ای اندیشه ای تدوین استراتژی وتاکتیک سیاسی در جهت اهداف طبقاتی وایجاد نهادها وسازمانهای سیاسی است که با کمک آن ها از منافع طبقاتی مدافعه می شود. در جامعه که به طبقات تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه طبقاتی، مبارزه ای ایدئولوژیک است. چنانکه خود آقای علی امیری به نمایندگی از طبقه معین اجتماعی (طبقات ارتجاعی و امپریالیسم) مبارزه ای ایدئولوژیک-سیاسی راعلیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان آغاز کرده است. بعبارت دیگر ایدئولوژی؛ یعنی علم افکار، مجموعه ای افکار و معتقداتی که یک دکتورین را تشکیل می دهد

و در فلسفه مجموعه ای افکار و نظریات منسجمی است که یک طبقه اجتماعی خود را در آنها باز میابد و آنرا برای مبارزه با طبقه ای دیگر بخاطر تحمیل قدرت خود به خدمت می گیرد.

باز هم بی اطلاعی نویسنده که صحبت از ده ها گروه "جدا شده" از شعله جاوید دارد و از جمله "سازا" و "ساما" و "راوا" را نام میگیرد و مدعی است که اینها از شعله جاوید جدا شده اند؛ و هم چنین تاحال نمی داند که "راوا" سازمان زنان مربوط به "سازمان رهائی افغانستان" است، نه یک سازمان مستقل. و "سازا" به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی اعضای آن هیچگاهی با جریان دموکراتیک نوین رابطه ای نداشته است و همچنین گروه مجید فقید با جریان دموکراتیک نوین تعلق نداشته است. البته محافل و افرادی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و اعضای "س.ج.م" با گروه "مجید" متحد شده و "ساما" را تشکیل دادند. به همین صورت "نویسنده و تحلیلگر" و بسایت بی. بی. سی درباره محفل انجینر عثمان و نوشته "پس منظر تاریخی" نیز درگمراهی قرار دارد. و حتی درباره ای درجه تحصیل انجینر عثمان و کشوری که وی در آن تحصیل کرده است کمترین اطلاعی نداشته و برخلاف واقعیت سخن می گوید.

در صفحه سوم از اجیفا نامه "علی امیری" چنین می خوانیم: "... انجینر عثمان در نقد اکرم یاری نوشت و او را به دلیل آنکه مدتی رادر خانه ظاهر شاه زندگی کرده است، برای مبارزات انقلابی فاقد صلاحیت و غیر شایسته اعلام کرد و به این ترتیب پس منظر او را افشا کرده بود."

علی امیری در اینجا به سیاق سایر قماشهای مرتجعین و ایورتونیستها و رویونیستها همان توطئه ها و اتهامات و جعلیات و فحاشیهای "پس منظر...." نویسان علیه رفیق اکرم یاری را "نقد" نام گذاشته و مدعی شده است که گویا انجینر عثمان این موضوع را افشا کرده است که رفیق اکرم یاری "مدتی در خانه ظاهر شاه زندگی کرده است!" در حالیکه همه فعالین جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان از حقیقت این موضوع و اکاذیب و اتهامات بی اساس نویسنندگان "پس منظر تاریخی" و انجینر عثمان و رفقایش آگاهی دارند و هم اینکه انجینر عثمان این اتهامات را از کدام دیدگاه بیان کرده و یا اتهامات وی از کدام ایدئولوژی و تفکر مایه می گرفته است؛ به همه اعضای جنبش انقلابی پرولتری افغانستان روشن است و سالها قبل درباره ای آن پرداخته اند.

علی امیری در صفحه سوم از اجیفا نامه اش چنین یاهه سرائی می کند: "مارکسیسم افغانی روی هم رفته در باز کردن گره کورتاریخی افغانستان ناتوان بود و نتوانست طرح سیاسی که اعتماد عمومی را جلب کند ارایه کند. همچنان دولت ستیز باقی ماند و هیچ گاه نتوانست که ویژگی های چون تمامیت خواهی، دیگر ناپذیری و افق محدود و فقدان نگاه انسانی را در فرهنگ عمومی افغانستان مورد نقد و توجه قرار دهد."

علی امیری درباره ای مفهوم عبارت "باز کردن گره کورتاریخی افغانستان" در قعرنا آگاهی قرار دارد. او نمی داند که این یک مسئله طبقاتی است و طبقات مختلف اجتماعی بر اساس ماهیت خط فکری و خواست و اهداف و منافع طبقاتی شان به مسایل مختلف جامعه و کشور نگاه می کنند. مارکسیست-لنینیست - مائوئیست های انقلابی افغانستان در زمینه نظر و موضع، برنامه و اهداف و استراتژی مشخص داشته و دارند. و افغانستان منحصیث کشوری نیمه فئودالی و مستعمره فقط از طریق پیروزی انقلاب

دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی است که توده های خلق از فشارستم و استثمار طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سلطه استعماری امپریالیستهای اشغالگر هائی می یابند. بعبارت دیگر یگانه راه حل مسئله افغانستان از طریق انقلاب خلق است. و جنبش انقلابی پرولتری افغانستان حدود نیم قرن است که چنین برنامه و استراتژی ایرا برای رسیدن به این هدف مطرح کرده و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. و این یگانه راه واقعی و انقلابی در نجات خلق افغانستان و خلقهای جهان از استثمار و بی عدالتی طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و استعمار است. به همین صورت عبارت " جلب اعتماد عمومی" که علی امیری از آن سخن میزند نیز مفهوم طبقاتی دارد. و (م-ل-م) ها از طریق تداوم مبارزه انقلابی پرولتری و رساندن آگاهی به توده های خلق و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها می توانند نظرو اعتماد آنها را در مبارزه طبقاتی و انقلابی جهت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و قطع سلطه استعمار و امپریالیسم، جلب کنند. بعبارت دیگر کمونیستها باید سطح شناخت توده های خلق را در باره ای واقعیتهای جامعه و جهان بالا برده و آنها را رهبری کنند تا جهان را بشناسند و دست به ابتکار عمل آگاهانه بزنند و خود و جهان را تغییر دهند. کمونیستهای انقلابی هیچگاهی برای جلب اعتماد "عمومی" در جامعه بدون مشخص کردن مرزهای طبقاتی تلاش نمی کنند و این امر امکان پذیر هم نیست. طبقات ارتجاعی هیچگاهی به کمونیستها و توده های خلق اعتماد نمی کنند. زیرا بین کمونیستهای انقلابی و توده های خلق و طبقات ارتجاعی تضاد آشتی ناپذیر عمیقی وجود داشته و همیشه یک مبارزه نهان و آشکار بین آنها ادامه دارد که حل آن از طریق مبارزه انقلابی و سرنگونی حاکمیت طبقاتی آنها و قطع سلطه حامیان امپریالیست آنها ممکن می گردد. هم چنین فرهنگ منحیث بخشی از روبنا دارای خصلت طبقاتی است. و کمونیستها به مقوله های "انسان" و " انسانیت" از دید پرولتری و بر مبنای دیالکتیک ماتریالیستی می نگرند. و طبقات ارتجاعی و امپریالیسم طبق عقاید و تفکر و دیدگاه های شان به مقوله "انسان" و " انسانیت" نظر دارند. علی امیری جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) را متهم می سازد که نتوانست ویژگیهای " تمامیت خواهی" ، "دیگر پذیری" و " افق محدود و فقدان نگاه انسانی در فرهنگ عمومی افغانستان" را مورد نقد و توجه قرار دهد. در حالیکه موارد فوق جزء لاینجزای سیاست و فرهنگ، اخلاق و وجدان طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیستهای حامی آنهاست. و علی امیری نخواهد توانست چیزی غیر از این را در فرهنگ و سیاست طبقات ارتجاعی و امپریالیسم برای ما نشان دهد. و "م-ل-م" ها همیشه ایدئولوژی و سیاست و فرهنگ و نظرات و اعمال طبقات حاکم ارتجاعی را مورد نقد قرار داده اند. البته فرهنگ توده های خلق نیز بی عیب و نقص نیست که باید مورد نقد قرار گرفته و صیقل داده شود. زیرا فرهنگ توده های خلق تا حدی متأثر از فرهنگ طبقات حاکم ارتجاعی است. دور نمی رویم همین تاریخ حدود چهار دهه اخیر افغانستان را مورد نظر قرار میدهیم. آیا علی امیری می تواند مثال ویا مثالهای را از رژیم باندهای رویونیست و خونخوار خلقی پرچمی و سوسیال امپریالیستهای روسی و بعد گروه های ارتجاعی اسلامی جهادی و طالبی و حامیان امپریالیست آنها و دولت مزدور کرزی و امپریالیستهای امریکائی و ناتوتا امروز نشان دهد که در برابر توده های خلق دیدگاه و برخورد "انسانی" داشته و نشانی از اینکه به ارزشهای " انسانی" احترام می گذارند، در آنها به ملاحظه رسیده است ویا می رسد؟ ویا با توده های خلق با معیارهای انسانی برخورد کرده باشند؟ که هرگز! مسئله ارزشهای "انسانی"

ومعیارهای "انسانیت" از دید طبقات مختلف متفاوت اند. و هر طبقه اجتماعی بر مبنای شعور و خصلت طبقاتی، فرهنگ، معیارهای اخلاقی و وجدان خودشان به آن می نگرند. آیا در نظام برده داری طبقه برده دار با بردگان با دید انسانی می نگریست و با آنها رفتار انسانی داشت و یا حیثیت انسان برای شان قایل بود؟ فتودالان به سرفها و دهقانان حیثیت انسانی قایل بودند و هستند؟ آیا طبقه سرمایه دار، کارگر را که برای زنده ماندن مجبور به فروش نیروی کارش برای سرمایه دار است و به ورطه " از خود بیگانگی" کشیده می شود؛ حیثیت انسانی برایش قایل است؟ که هرگز! از این طریق است که می توانیم مفهوم واقعی معیارهای "انسانیت" را در نزد طبقات استثمارگر و استثمارگر ارزیابی نماییم. لیکن برای "بازگشت مجدد انسان به جوهر خویش از طریق نفی روابط اجتماعی تولیدیگانه شده ممکن است". انسان زمانی میتواند انسانیت خود را بازیابد که خود را از تسلط نظام سرمایه داری و امپریالیسم و هر نوع استثمار و ستمی نجات دهد. ویگانه نظامی که طبقه کارگر و سایر زحمتکشانش را از موقعیت بردگی نجات داده و از حالت " از خود بیگانگی" می رهاند و به آزادی و حق تعیین سرنوشت سیاسی و حق خودارادیت می رساند، نظام سوسیالیستی و جامعه بدون طبقه، کمونیسم است. زیرا سرمایه و مالکیت خصوصی است که انسان را به بردگی کشانده و آنرا از خود بیگانه ساخته است. مارکس می گوید: " کمونیسم راه حل اصیل و واقعی تضاد انسان با طبیعت و انسان با انسان است. کمونیسم راه حقیقی کشاکش میان هستی انسان و جوهر او، میان تجسم بخشیدن به خویش و اثبات خویش، میان آزادی و ضرورت و میان فرد و نوع بشر است. و کمونیسم حل معمای تاریخ است".

آنچه که آقای علی امیری از فرهنگ عمومی در جامعه صحبت دارد، چیزی جز همان فرهنگ مسلط طبقات حاکم ارتجاعی نیست. مثلاً در شرایط کنونی فرهنگ طبقات حاکم ارتجاعی فتودال و کمپرادور و فرهنگ استعماری امپریالیستی در جامعه حاکم بوده و فرهنگ و ایدئولوژی مسلط جامعه را تشکیل می دهند. اگرچه در یک جامعه طبقاتی دو نوع فرهنگ وجود دارد؛ فرهنگ طبقات ارتجاعی و فرهنگ توده های خلق؛ لیکن فرهنگ حاکم و مسلط همان فرهنگ طبقات حاکم ارتجاعی است. اما در مورد اصطلاح "دیگر ناپذیری" ای که علی امیری از آن یاد کرده است، منظور وی مشخص است. (م- ل) های انقلابی در این زمینه هم دید و نظر مشخص دارند. عبارت "دیگر ناپذیری" به لحاظ سیاسی و اخلاقی جنبه طبقاتی دارد. و در دوازده سال اخیر این مورد و مواردی از جمله "عفودشمن"، "جنایات و خیانتها و اجحافات دشمنان را فراموش کنید و آنها را ببخشید"، "خشونت دشمنان را با خشونت پاسخ ندهید"، "با دشمنان خونخوار خودآشتی کنید"، روحیه انقیاد پسندی و تسلیم طلبی و از این قبیل اراجیف دیگر از طریق رسانه های جمعی امپریالیسم و ارتجاع به شدت تبلیغ و ترویج می شوند تا اذهان توده های خلق را نسبت به دشمنان طبقاتی و ملی آنها (باند های جنایتکار خلقی پرچمی، ملیشه های مزدور، گروه های جهادی و طالبی دولت کرزی مزدور و امپریالیستهای غارتگر و خونخوار حامیان آنها) که طی سی و پنج سال اخیر شنیع ترین جنایات و اجحافات را علیه آنها مرتکب شده و غیر انسانی ترین ستمها و مظالم و تجاوزات را بر آنها روا داشته اند، مغشوش نمایند.

در همین صفحه می خوانیم: "پیروان این ایدئولوژی (مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم- توضیح بین هلالین از من است-) به خصوص نتوانستند که میان ایده آلهایی که در سر می پروراندند با واقعیت اجتماعی، نسبت

معقول و منطقی برقرار کنند. از نیم قرن به این سو همه دولتهای چپ و راست مورد نقد و ملامت شعله جاوید قرار داشته است".

آقای علی امیری باید بداند که فرد و یا گروهی که ایده آلهایش را از طریق تطابق و سازش با "واقعیت موجود" برآورده می سازد، جزئی و یا بخشی از آن بشمار می رود. و ایده آلهای کمونیستهای انقلابی و ایده آلهای و خواستهای واقعی طبقات خلق از طریق محو "واقعیت موجود"، ویرانی نظام کهن ارتجاعی و بنیاد نهادن نظم نوین انقلابی که با پیروزی انقلاب پرولتری در جامعه و پیروزی انقلاب جهانی تحقق می یابد. از اینرو ایده آلهای کمونیستهای انقلابی با "واقعیت موجود"، نظام و دولت و سلطه استعماری امپریالیسم در تضاد انتاگونیستی قرار دارند و بین ایدئولوژی و اهداف و خواست کمونیستها و توده های خلق و طبقات ارتجاعی به هیچ صورت "نسبت معقول و منطقی" برقرار شده نمی تواند. این فقط انواع رویزیونیستها و اپورتونیستها و تسلیم طلبان هستند که ایده آلهای، خواستها و اهداف آنها با ایده آلهای و خواستهای طبقات ارتجاعی (بقول شما "واقعیت موجود") تطابق حاصل می کند و به آسانی با هم روابط و مناسبات برقرار کرده و به تباری و سازش و آشتی می رسند. همین جریان سی و پنج سال اخیر در افغانستان این امر را بدرستی ثابت ساخته است که چگونه رویزیونیستهای خلقی پرچمی شعارهای "آند و تیز" علیه فنوئالها و امپریالیستهای غربی سر می دادند و در مرحله ای هم تضاد بین آنها و طبقات فنوئال و کمپرادور و تضاد با داران روسی شان با امپریالیستهای غربی تشدید شد. به همین صورت باندهای ارتجاعی اسلامی علیه رژیم باندهای خلقی پرچمی و حامیان روسی آنها شعار می دادند و صحبت از دو جهان "کفر و اسلام" و "خصومت خونین" داشتند؛ اما از آنجاییکه هر دو جناح جنایتکار و ضد مردم و میهن ایده آلهای همگون و خواستها و اهداف مشترکی داشتند و دارند؛ دفعتاً بر اساس ایجاب منافع خود آنها و منافع با داران امپریالیست و ارتجاعی شان ترک مخاصمت کرده و در دولت اسلامی با هم به تباری و سازش رسیدند و متحداً شنیع ترین جنایات و تجاوزات را بر خلق ستمدید و اسیر کشور اعمال کردند. و در دوازده سال اخیر نیز همه این قماشهای مختلف ارتجاعی و دشمن مردم سردر آخور امپریالیستهای امریکائی و ناتو دارند. و بقول علی امیری "با واقعیت اجتماعی موجود نسبت معقول و منطقی" برقرار کرده اند.

قماش دیگر از رویزیونیستها و اپورتونیستها "سازمان رهائی" و اکنون "سازمان انقلابی" تحقق ایده آلهای شان را از طریق تسلیم طلبی ملی و طبقاتی و شرکت در کنفرانس "بن" جستجو کرده و عبارت دیگر برای رسیدن به خواستها و اهداف سیاسی شان "با واقعیت موجود نسبت معقول و منطقی" برقرار نمودند. به همین صورت "ساما" با "واقعیت موجود نسبت معقول و منطقی" برقرار کرده و افرادی چند از آن به مقامهای وزارت، معینیت، ولایت و ریاست رسیدند. و گروهی هم زیر نام "الگوی دموکراسی امریکائی..." کتاب نوشتند و به تبلیغ و ترویج تسلیم طلبی ملی و طبقاتی و پارلمانتاریسم پرداختند. ولی کمونیستهای انقلابی در تمام این دوران سی و پنج سال اخیر و قبل از آن با دولتها و نظامهای حاکم و طبقات ارتجاعی فنوئال و کمپرادور و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم تضاد آشتی نا پذیر داشته و به مبارزه علیه آنها ادامه داده اند و خواهند داد.

علی امیری در همین صفحه می نویسد: "... دولت مجاهدین بدیهی بود که از نظر شعله جاوید جز" حاکمیت بورژوازی و ارتجاع" معنای دیگری نداشته باشد، و دولت طلبان نیز به درستی با اصطلاحات چون "سیکتاریسم" و "شئونیسیم" در ادبیات شعله جاوید توصیف می شد.

در اینجا اگر منظور علی امیری جنبش دموکراتیک نوین باشد؛ دولت اسلامی متشکل از گروه های جهادی، ملیشه ای و خلقی پرچمی ها بود و به لحاظ ماهیت طبقاتی نماینده طبقات فنودال و کمپرادور و نوکر امپریالیستهای غربی و امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولتهای ارتجاعی بود. و امارت اسلامی طالبان نیز نماینده طبقات فنودال و کمپرادور و نوکر امپریالیستهای غربی و دولت پاکستان و عربستان بود. و بکاربرد اصطلاحات "سیکتاریسم" و "شئونیسیم" که مورد توجه علی امیری نیز قرار گرفته است؛ به تنهایی بیانگر ماهیت طبقاتی امارت اسلامی طالبان نبوده و نیست. در شرایط این رژیم قرون وسطائی توده های خلق ملیتهای مختلف افغانستان با شدیدترین وجهی تحت انواع ستم از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی (و ستم دولت پاکستان و ستم گروه های ارتجاعی القاعده)، ستم ملی شئونیستی، ستم مذهبی و ستم بر زنان با تمام وحشت؛ قرار داشتند.

در صفحه چهارم چنین می خوانیم: "سهم شعله جاوید در ترویج خشونت های فزینی هنوز به درستی و با تمام ابعاد روشن نیست، اما این جریان بی تردید یکی از بانیان خشونت کلامی و زبانی در جامعه افغانی است".

اولاً: در این مورد بوضوح فهمیده نمی شود که منظور علی امیری از "خشونت کلامی و زبانی" چیست و او چه چیزی را "خشونت کلامی و زبانی" می نامد! ثانیاً: این "خشونت" از طرف کدام گروه از منسوبین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) بکار برده شده است و یا می شود. هم چنین علی امیری صحبت از این دارد که میراث فکری شعله جاوید برایش چندان خرسند کننده نیست آنرا "بسیار فقیر و تهی مایه" می داند.

بلی! در هیچ جای تاریخ جهان بخصوص تاریخ مبارزات مترقی و انقلابی خلقها و ملل ستم دیده؛ طبقات ارتجاعی و استعمار و امپریالیسم میراث مبارزاتی و فرهنگی توده های خلق و جنبشهای انقلابی مردمی را "غنی و پر مایه" نگفته اند. در حالیکه ماهیت انقلابی و مترقی مبارزات جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) چه در دهه چهل خورشیدی و چه بعد از آن تا امروز در نزد توده های خلق و روشنفکران مترقی مردمی آشکار است و جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان با کیفیت انقلابی کنونی آن عمده ترین میراث "سازمان جوانان مترقی" و جنبش دموکراتیک نوین است. برخلاف ایده و نظرنهیلیستی علی امیری و ارزیابی مغرضانه و ادعای بی پایه ای وی، اگر جنبش انقلابی پرولتری کنونی افغانستان "بسیار فقیر و تهی مایه" میبود. امپریالیستها و مرتجعین رنگارنگ هرگز عناصر ارتجاعی و خود فروخته مانند خودوی را از طریق (و بسایت فارسی بی. بی. سی) نمی گماشتند که علیه جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان پاره گوئی و توطئه گری کند و همچنین روبرویونیستها و اپورتونیستهای "سازمان انقلابی" و "ساما-ادامه دهندگان" و افرادی از "ساوو" را در سایت استخباراتی "افغانستان-آزاد" علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) بسیج نمی کردند تا علیه جنبش انقلابی پرولتری و فعالین آن توطئه گری و فحاشی و جاسوسی نمایند.

استعمار و امپریالیسم و ارتجاع زمانی نتوانند ظاهر از طریق استدلال و منطق بوسیله ای ایدئولوگها و نویسندگان اجیرشان باصطلاح "عدم حقانیت" کمونیسم انقلابی و "بی مایه بودن" جنبش انقلابی پرولتری و یا یک جنبش مترقی را ثابت کرده و بر اعتبار و حیثیت این جنبش و فعالینش صدمه ای وارد کنند و اذهان توده های خلق را در این زمینه مغشوش سازند؛ به دوترفند و نیرنگ متوسل می شوند: یا عناصری عقبمانده و بی عرضه مانند علی امیری را توظیف می کنند تا علیه جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات خلق و مبارزین این راه یاوه گوئی کرده و اباطیل و لاطیلاتی رابه نشر برساند و یا عناصر پست و فرومایه و اوباش از قماش گروه های رویزیونیستی و اپورتونیستی مانند (سیدحسین موسوی، کبیرتوخی و میرویس محمودی) را اجیر می سازند تا علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) و فعالین آن فحاشی کرده، تهمت و افترا بزنند و نام و هویت و آدرس آنهارا برای سرویسهای استخباراتی کشورهای امپریالیستی و دولتها و گروه های ارتجاعی معرفی کنند تا بزعم شان گویا آنها را "بی آبرو" سازند. این موضوع تازگی ندارد و در تاریخ کشورهای مختلف جهان خاصاً در کشورهای عقب نگه داشته شده و تحت سلطه امپریالیسم و استعمار در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بارها اتفاق افتاده است.

علی امیری در صفحه چهارم می نویسد: "مائونیسم افغانی در کل جریان حاشیه ای بوده و می توان گفت کم تر نقش مثبت یا منفی در ساختار قدرت سیاسی افغانستان داشته است".

خوانندگان توجه کنند: مرتجعین و رویزیونیستها با چه سرنوشت نکبتباری گرفتار شده اند که علی امیری چنین عنصر تهی مغزی را وسیله قرار داده اند تا از بنگاه نشراتی یک قدرت امپریالیستی استعمارگر بر "مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم" حمله نماید. در حالیکه این عقب مانده اجیر همین قدر هم نمی داند که به لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی کمونیستها چه مناسبتی با نظام حاکم (دولت) و امپریالیسم دارند و طبقات ارتجاعی و امپریالیسم با چه دیدی به کمونیستهای نگرند؟ این بیچاره مفلوک که (بی. بی. سی اورا) نویسنده و تحلیلگر "معرفی کرده است) حتی کمترین آگاهی درباره ای موقعیت طبقات اجتماعی در جامعه و مناسبات و روابط بین آنها و هم اینکه تضاد آشتی ناپذیری بین طبقات خلق و طبقات ضد خلق و امپریالیسم موجود است، ندارد. در حالیکه کمونیستها برای سرنوشتی نظام کهنه استثمارگر و ستمگر موجود و سلطه استعمار و امپریالیسم و جایگزینی آن با نظام نوین انقلابی که در آن دیگر از استثمار و ستم یک طبقه بر طبقه ای دیگر جای نداشته باشد، در جامعه خودی و در سطح جهان مبارزه می کنند. بعبارت دیگر "با سراسر سیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف اند". لهذا چگونه ممکن است که کمونیستهای افغانستان بتوانند نقش "مثبت" در ساختار قدرت سیاسی موجود داشته باشند! اگر این مستخدم عقب مانده ارتجاع و امپریالیسم به این امر آگاهی ندارد؛ ولی با داران وی، طبقات ارتجاعی و امپریالیسم اینرا خوب می دانند و لحظه ای هم از سرکوب بیرحمانه مبارزات آزادی خواهانه توده های خلق و مبارزات انقلابی طبقه پرولتاریا غافل نبوده و تا آخرین رمق آنرا ادامه خواهند داد.

در صفحه (5) می خوانیم: "در تحولات جهانی، مارکسیسم روسی در ناسیونالیسم روس منحل شد؛ مارکسیسم چینی در حال استحاله شدن به کاپیتالیسم است و چینی ها با ترکیب انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی، در راهی به شدت متناقض و ناشناخته ای قدم نهاده اند".

آقای علی امیری مدعی است که "مارکسیسم روسی" در "ناسیونالیسم روس" منحل شد. درحالیکه بر خلاف این رویزونیسم "مدرن" (خروشچی) و نظام سوسیال امپریالیستی بود که در سال (1991) فرو پاشید و امپریالیسم فدراسیون روسیه میراث دار آن گردید. بعد از مرگ رفیق استالین در سال (1953) و درکنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال (1956) باند رویزونیست مرتد خروشچف برحزب دولت مسلط شد و بعد از آن حزب کمونیست شوروی دیگر حزب کمونیست لنین و استالین نبود؛ بلکه حزب رویزونیستی، حزب بورژوازی بود که اتحاد شوروی را در راه سرمایه داری قرارداد و آنرا به ابرقدرت سوسیال امپریالیستی قلب ماهیت داد و سوسیال امپریالیسم "شوروی" به پایگاه ضدانقلاب جهانی، دشمن خلقها و ملل تحت ستم و استثمار جهان مبدل شد. به همین صورت بعد از وفات رفیق مائوتسه دون باند مرتد رویزونیست "سه جهانی" به رهبری دینگ سیائوپینگ برحزب کمونیست دولت سوسیالیستی در چین مسلط گشت و چین را در راه سرمایه داری قرارداد. و اکنون چین کشور سوسیال امپریالیستی است. و برخلاف نظر علی امیری راهی که رهبران مرتد و خاین چین روان هستند، راه "ناشناخته" ای برای آنها نیست؛ بلکه راهیست که این رویزونیستهای ضدانقلابی انتخاب کرده بودند و تا حد زیادی به نتایج "منطقی" آن هم رسیدند و به شدت تلاش دارند تا چین را به مقام یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی نیرومند برسانند. و دولت سوسیال امپریالیستی چین اکنون هرچه بیشتر خلقهای چین را به زنجیر استثمار و ستم کشیده و شبکه سرمایه داری چین اکنون در اقصی نقاط جهان تنیده است و خلقهای کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و دیگر مناطق جهان را مورد استثمار و ستم شدید قرارداد و منابع و ثروتهای آنها را غارت می کند. و نیز خیانت انورخوجه و حزب کمونیست آلبانی به کمونیسم جهانی و انقلاب پرولتری در اواخر دهه هفتاد میلادی و بعد از آن رویزونیستهای مرتد و خاین حزب "کمونیست نپال" (مائونیست) در سال (2005) به جنگ خلق و انقلاب خلق نپال خیانت کردند. و به همین صورت انحرافات اپورتونیستی و رویزونیستی دیگر رویزونیستها و اپورتونیستهای جهان از جمله باب آوکیان و "حزب کمونیست انقلابی" امریکا به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که از این طریق ضربات مدهشی بر جنبش بین المللی کمونیستی و انقلاب جهانی وارد کردند. اما برخلاف یاهو گوئیها و اراجیف امپریالیسم و ارتجاع بین المللی از جمله خادمان حقیر آنها چون علی امیری؛ کمونیسم انقلابی (م-ل-م) همچنان زنده و پویاست و در سنگر مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انواع رویزونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی به پیش رفته و هر روز نیرومند شده و استحکام می یابد. و پرولتاریا و خلقهای جهان برای رهائی از استثمار و ستم و بی عدالتی و جنایات و اجحافات سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و دیگر طبقات استثمارگر و ستمگر راهی جز سوسیالیسم و کمونیسم ندارند. توطئه گری و تخریبکاری و تهمت و افترا علیه کمونیسم و کمونیستهای انقلابی از امروز آغاز نشده است. اندیشه های کمونیستی از همان آوان پیدایش خصومت شدید بورژوازی و دیگر طبقات ارتجاعی رابا خود داشته اند. از همان فردای پیروزی انقلاب کبیرا کتوبر در سال (1917) ائتلاف چهارده کشور سرمایه داری امپریالیستی علیه انقلاب نوپا در روسیه تشکیل گردید. و با همدستی ارتجاع داخلی حملات غارتگرانه و وحشیانه ای را علیه انقلاب اکتوبر و اولین دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا در جهان آغاز کردند. ولی در برابر قهرمانیها و فداکاریهای خلقها و ملل اتحاد شوروی شکست مفتضحانه

ای نصیب آنها شد. بعد از آن امپریالیسم و ارتجاع بین المللی لحظه ای هم از توطئه گری، تخریب کاری، رذالت، و دروغبافی علیه پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان فرو گذاشت نکرده اند. بیش از نه و نیم دهه از پیروزی انقلاب کبیراکتوبرمی گذرد؛ امپریالیسم و ارتجاع بین المللی صدها کتاب و مجله و هزاران مقاله و ده ها فلم و درامه در مذمت و نکوهش و تخریب نظامهای سوسیالیستی و دیکتاتوریهای پرولتاریا در اتحاد شوروی و چین و آلبانی و نظامهای دموکراتیک توده ای نشر و پخش کرده اند. و خاینانه انواع دروغها را علیه رهبران بزرگ پرولتاریای جهانی گفته و تهمت های بی بنیادی را بر آنها وارد کرده و از هیچگونه نا سزاگویی و فحاشی دریغ نکرده اند. ولی نتوانسته اند در مسیر حرکت جنبش کمونیستی جهانی مانعی ایجاد کنند. اما بیشترین صدمات بر نظامهای سوسیالیستی و دیکتاتوریهای پرولتاریا و انقلاب جهانی از طرف دشمنان نقابدار یعنی انواع رویزیونیسم و اپورتونیزم (باحامیت سرمایه داری جهانی و امپریالیسم) وارد گردیده است. و امروز جنبش بین المللی کمونیستی با تخریبات رویزیونیست ها و اپورتونیستهای رنگارنگ دچار بحران عمیقی است. با آنهم جنبش کمونیستی (م-ل-م) اگرچه به لحاظ کمی ضعیف است، اما به لحاظ کیفی بیش از هر زمانی نیرومند بوده و مهمترین تجارب مثبت و منفی از پیروزیها و شکستهای پرولتاریای جهان را طی بیش از یک و نیم قرن داراست. و خیانتهای و توطئه گریهای امپریالیسم و ارتجاع و رویزیونیستهای مرتد و خاین نمی تواند آنرا از تکامل و پیشرفت بازدارد. امروز بیش از هر زمانی ماهیت غارتگرانه و خصومت دامنشانه و ضد انسانی نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم برای توده های خلق جهان افشا شده است. سرمایه داری نظامی است که بخاطر کسب سود بیشتر حاضر به هر جنایتی علیه خلقها و ملل مظلوم و تحت ستم جهان است. این نظامی است که بر روی جمجمه های زحمتکشان جهان بنا شده و ماشین آن با خون حرکت می کند. این نظام با تمام "زرق و برق" اش بزرگترین عامل فقر و ادبار، گرسنگی، حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ در شرایط زندگی نکبتبار و غیر انسانی، گسترش اعتیاد به مواد مخدر، تجارت برده های جنسی، ترویج فحشا، امراض مختلف روانی و اجتماعی و انواع سیه روزیها و مصایب خلقهای جهان شده است. این نظام نه به بشریت رحم دارد و نه بر طبیعت و اکوسیستم و محیط زیست. تاریخ سرمایه داری تاریخ چپاول و غارتگری، برده داری، تجاوز، سفاکی، جنایت و وحشت است. علاوه بر جنایات و غارتگریهای قدرتهای امپریالیستی در دو جنگ جهانی اول و دوم در قرن بیستم که قدرتهای امپریالیستی برای تجدید تقسیم جهان چون گرگان گرسنه بجان هم افتادند و ده ها میلیون تن انسان را طعمه ای آتش این جنگهای غارتگرانه کردند. به جنایات امپریالیسم امریکا طی شش دهه اخیر علیه خلقهای کوریای شمالی، ویتنام، لائوس، کمبودیا در جنوب شرق آسیا و دیگر مناطق جهان توجه نمائید که چندین میلیون تن از خلقهای این کشورها را بقتل رسانده و شکنجهترین جنایات را علیه آنها مرتکب شده اند. همین حدود بیش از دودهمه اخیر را در نظر بگیرید که امپریالیسم امریکا و متحدین آن علیه خلقهای عراق در جنگ خلیج و بعد تهاجم نظامی و حشیانه بر افغانستان، عراق، سومالی، لیبی و اکنون سوریه به چه جنایاتی دست زده و می زنند. اما هر قدر مرتجعین به آرایشگری نظام غارتگر و تبهکار سرمایه داری و امپریالیسم پردازند و مانند علی امیری و هم سنخان وی علیه اندیشه های کمونیستی توطئه گیری و یلوه گوئی کنند؛ هرگز نمی توانند حقانیت کمونیسم انقلابی را مخدوش نمایند. و بقول مارکس: " کمونیسم حل معمای تاریخ است".

- زنده باد (مارکسیسم- لنینیسم- مائونیسم)!
- مرگ برامپریالیستهای اشغالگرا امریکائی و ناتو و دولت مزدور آنها!
- نابود باد سرمایه داری جهانی و امپریالیسم!
- مرگ بر انواع رویونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی!
- زنده باد مبارزات انقلابی خلق افغانستان و خلقهای جهان!

8 جنوری 2014

(پولاد)